

Modern State Emerging in the Middle East: From Historical Sociology Lenses

Mehdi Zibaei * 

Assistant Professor, Department of International
Relations, Imam Khomeini International University,
Qazvin, Iran


Abstract

In the plethora of countries of the Middle East, the entity that nowadays is known as the modern state seriously is different from the primary pattern that has been shaped within more than three centuries in West Europe. One of the signs of the modern state is the exclusive use of physical force by the political authority; this point in the European pattern was formed by the process of bargaining between social forces and statesmen. While the active social forces in the modern Middle East had so little role in institutionalizing the state's structure. Now, the making process and consolidating procedure of state exclusive on the physical forces in the mentioned regions (West Europe and the Middle East) had a different history. It seems the role of international actors in shaping the Middle East modern state has caused that most part of the regional states is relied on despotic power rather than infrastructure power. The first is focused on social trends and the latter is based on coercion. This work intends alongside pointing to the rival perspectives on the emerging modern state within Historical Sociology as an analytical framework, to study the roots of the emerging modern state in the current Middle East behind the Historical Sociology of International Relations (HSIR) lenses.

Keywords: Modern State, Middle East, Historical Sociology, Physical Forces, International

* (Zibaei@soc.ikiu.ac.ir)

ظهور دولت مدرن در خاورمیانه از منظر رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی

مهدی زیبائی *  استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران

چکیده

آنچه که امروزه بعنوان دولت مدرن در سرزمین‌های خاورمیانه شناخته می‌شود در اکثر کشورهای منطقه به طور جدی با الگوی اولیه آن که در طول بیش از سه قرن در اروپای غربی شکل گرفت، متفاوت است. یکی از نشانه‌های دولت مدرن استفاده انحصاری از قوه قهریه توسط نظام سیاسی حاکم می‌باشد که این مهم در الگوی اروپایی به واسطه فرآیند چانه‌زنی بین نیروهای اجتماعی و دولتمردان شکل گرفت؛ این در حالی است که نیروهای اجتماعی فعال در خاورمیانه معاصر نقش بسیار کم‌رنگی در روند نهادینه‌سازی قوه قهریه در دستان دولت‌ها داشتند. حال این پرسش مطرح می‌شود، چرا فرآیند دولت‌سازی و روند تثبیت انحصار دولت بر قوه قهریه در مناطق مورد بحث، سرنوشتی متفاوت داشت. در این رابطه به نظر می‌رسد نقش بازیگران بین‌المللی در شکل‌گیری دولت مدرن خاورمیانه‌ای باعث شد تا اکثر دولت‌های منطقه بیش از آنکه بر قدرت زیرساختاری معطوف به جریان‌های اجتماعی جوامع مربوطه متکی باشند بر قدرت استبدادی برآمده بر زور و اجبار تکیه کنند. بعبارت دیگر حمایت قدرت‌های بین‌المللی از رهبرانی که به طور عمده از بقایای نظام سیاسی سابق به حساب می‌آمدند، باعث گردید طول مدت ظهور دولت مدرن در خاورمیانه تنها به چند دهه تقلیل یابد. این نوشتار می‌کوشد ضمن اشاره به دیدگاه‌های رقیب پیرامون ظهور دولت مدرن در چارچوب تحلیلی جامعه‌شناسی تاریخی، ریشه‌های ظهور دولت مدرن در خاورمیانه معاصر را در پرتو جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل بررسی نماید.

واژگان کلیدی: دولت مدرن، خاورمیانه، جامعه‌شناسی تاریخی، قوه قهریه، بین‌الملل

مقدمه

در جهان سیاست الگوهای حکمرانی مختلفی وجود دارند که از آنها با عناوینی چون دولت - شهر، فئودالی، مطلقه، پاتریمونیا و ... نام برده می‌شود. در این میان یکی از الگوهای فراگیر حکومتی که در بازه زمانی پس از جنگ جهانی دوم به سراسر جهان گسترش یافت نظام دولت مدرن است که از نظر ویژگی‌ها و پیوند با ساختارهای اجتماعی خاستگاه مربوطه به طور اساسی با نظام‌های رقیب تفاوت دارد. کارشناسان فعال در این حوزه مطالعاتی، مبنای کار خود را به دو بخش دولت‌های پیشامدرن و مدرن تقسیم می‌کنند که در این میان نمونه واسطی به نام دولت‌های مطلقه مدرن وجود دارد. عبارت دیگر، عبور از شرایط دولت‌های غیر مدرن که به طور عمده دولت‌های مطلقه محسوب می‌گردند نیازمند ظهور دولت‌هایی است که واجد برخی از صفات دولت مدرن هستند. در این ارتباط، حکومت لویی چهاردهم (۱۷۱۵ - ۱۶۴۸) در فرانسه نمونه یک دولت مطلقه مدرن محسوب می‌گردد که طی آن مولفه‌هایی چون ارتش، زبان، فرهنگ و مرزهای ملی، توسعه شهرنشینی، رشد بورژوازی و جنبش روشنفکری پدیدار گشت (Chengdan, 2010: 6685-89).

با آنکه در مورد ویژگی‌های نظام دولت مدرن شاخصه‌های گوناگونی توسط متفکرین این حوزه چون آنتونی گیدنز، کریستوفر موریس و غیره بیان شده است اما به نظر می‌رسد ویژگی‌های مورد اشاره کریستوفر پیرسون در کتاب دولت مدرن از جامعیت بیشتری برخوردار است. به باور وی نظام دولت مدرن در ۹ مولفه شامل انحصار بر قوه قهریه، قلمرو جغرافیایی مشخص، حاکمیت، حکومت قانون، غیرشخصی بودن قدرت، بروکراسی، اقتدار، شهروندی و اخذ مالیات از دیگر نظام‌های سیاسی تفاوت دارد. نکته مهم در این شاخصه‌ها، جایگاه جامعه و ارتباطات آن با نظام سیاسی حاکم است. عبارت دیگر تمامی ویژگی‌های مورد اشاره پیرسون دلالت بر تنظیم روابط بین دولت و جامعه مربوطه با در نظر گرفتن حقوق قانونی برای افراد تابعه است. نکته حائز اهمیت در این میان چگونگی ظهور و نهادینه شدن موارد مذکور بعنوان شاخصه‌های تعیین ماهیت یک نظام سیاسی است. تا آنجایی که به این بحث ارتباط دارد، خاستگاه اولیه شکل‌گیری نظام دولت مدرن به انعقاد قرارداد وستفالی (۱۶۴۸) در اروپای غربی باز می‌گردد که خاتمه‌ای بر جنگ‌های ملقب به سی ساله مذهبی بود. طی این قرارداد، پایه‌های اولیه مفهوم هویت

ملی و انطباق آن با محدوده سرزمینی مربوطه شکل گرفت. در این بستر، گام‌های اولیه برای ساماندهی روابط بین نظام‌های سیاسی و جوامع مربوطه برداشته شد (موسوی شفقانی و همکاران، ۱۳۹۹: ۴۴).

یکی از نکات مهمی که باید در خصوص دولت مدرن مد نظر قرار گیرد فرآیند شکل‌گیری آن در یک بستر تاریخی است. عبارت دیگر، آنچه که امروز بعنوان دولت مدرن برخوردار از مولفه‌های مذکور در مغرب زمین شناخته می‌شود به طور بلافصل با انعقاد قرارداد وستفالی شکل نگرفت بلکه نمونه عالی این نظام در یک فرآیند تاریخی تکمیل گردید. در این بستر تاریخی نظام مورد بحث سیر تطور خود را پشت سر گذاشت و با گذشت زمان ابعاد مختلف آن شکل گرفت. به طوری که ظهور دولت مدرن اروپایی بعنوان خاستگاه اولیه این نظام در چارچوب تکمیل نظام فلسفی لیبرالیسم در اروپای قاره‌ای رقم خورد. از این منظر رابطه بین ظهور دولت مدرن با جنگ، مشروعیت نظام و در نهایت فرآیند متمدن شدن جوامع اروپایی ارتباطی وثیق و مستقیم دارد. در حالی که گسترش این الگوی حکمرانی به سایر مناطق جهان از جمله خاورمیانه، بیش از آنکه به مانند اروپا فرآیندی تکاملی و برآمده از چانه‌زنی‌های پیچیده بین ساختارهای اجتماعی جوامع و دولتمردان مربوطه باشد، به واسطه فشارهای محیط بین‌الملل (قدرت‌های بزرگ) شکل گرفت.

آنچه که امروزه بعنوان نظام دولت مدرن در خاورمیانه شناخته می‌شود صرفاً شبیحی از دولت مدرن اروپایی است که با اغماض دارای پاره‌ای از ویژگی‌های نمونه عالی نظام سیاسی مورد بحث می‌باشد. پیشینه گسترش نظام دولت مدرن اروپایی در منطقه خاورمیانه به پایان دوره جنگ جهانی اول باز می‌گردد که طی آن بنا بر توافقات صورت پذیرفته مابین قدرت‌های بزرگ بین‌المللی آن روزگار (بریتانیا و فرانسه) بر سر تقسیم سرزمین‌های غیر ترک‌زبان امپراتوری عثمانی عملیاتی شد. خاورمیانه بنا بر طرح قیمومیت جامعه ملل که ادامه آن پس از انحلال در سازمان ملل متحد دنبال گردید بین بریتانیا و فرانسه تقسیم شد. در این بستر، گرفتاری‌های بازیگران مذکور به واسطه بازی قدرت با سایر رقبای در سطح بین‌الملل باعث شد فرآیندی که طی بیش از سه دهه زمینه ظهور الگوی کامل دولت مدرن اروپایی را فراهم ساخت در منطقه خاورمیانه صرفاً به انحصار قوه قهریه در دستان نظام سیاسی حاکم تقلیل یابد. نظام دولت مدرن خاورمیانه‌ای

بیش از آنکه در پرتو ارتباطات بین ساختارهای اجتماعی موجود با دولتمردان مربوطه شکل گرفته باشد متکی بر آن دسته از طبقات سیاسی حاکم بود که در دوره امپراتوری عثمانی به واسطه ارتباط با دربار از امتیازات ویژه برخوردار بودند (Gelvin, 2020: 22). به بیان ساده‌تر، دولت‌های قیم به واسطه دلمشغولی‌های بین‌المللی خود، دوره چند سده‌ای شکل‌گیری دولت مدرن را با حمایت از جریان‌های سیاسی - اجتماعی بر جا مانده از امپراتوری عثمانی و حفظ ثبات به هر قیمت ممکن به چند دهه کاهش دادند. به طوری که نتیجه آن چیزی جز ظهور یک دولت به اصطلاح مدرن نبود که علی‌رغم گذشت بیش از یک قرن از شکل‌گیری آن، گاه و بیگاه خبر فروپاشی آنها در کشورهای مختلف از جمله عراق، سوریه، لبنان، یمن و ... به گوش می‌رسد.

پیشینه پژوهش

موضوع دولت مدرن خاورمیانه و چگونگی شکل‌گیری آن طی یک دهه گذشته به واسطه شرایط بی‌ثبات ناشی از بروز ناآرامی عربی به انحاء مختلف مورد توجه و اشاره کارشناسان منطقه قرار گرفته است. در این ارتباط، برای برجسته نمودن تفاوت این پژوهش با سایر پژوهش‌های انجام شده، به پاره‌ای از آثار فارسی و انگلیسی مرتبط به طور موجز اشاره می‌شود. اولین اثر برجسته در موضوع مورد بحث مقاله «فقدان دولت مدرن و پیامدهای آن در خاورمیانه عربی» نوشته حسین دهشیار است. به باور مولف چیزی بعنوان دولت مدرن در دولت‌های عرب منطقه وجود ندارد، آنچه مشاهده می‌شود وجود توأمان تمرکز مشروعیت و پراکندگی قدرت است. او این وضعیت را از طریق دو عبارت مسئولیت رویه‌ای و مسئولیت کیاستی توصیف می‌کند. در ادامه وی فقدان دولت مدرن در خاورمیانه عربی را با وجود گسل‌های امنیتی، ظرفیتی و مشروعیتی مرتبط می‌سازد و مدعی می‌شود مادامی که دولت مدرن مبتنی بر هویت ملی در این کشورها شکل نگیرد باید منتظر بی‌ثباتی‌های مزمن سیاسی در آنها بود (دهشیار، ۱۳۸۷).

مقاله «فرآیند ناتمام دولت - ملت‌سازی و از رشدماندگی همگرایی منطقه‌ای در خلیج فارس» نوشته وحید سینائی، دیگر اثر قابل توجه در این حوزه بحساب می‌آید و همان‌طور که از عنوان آن مشخص است هستی‌شناسی بحث در این اثر زیرمنطقه خلیج فارس در خاورمیانه می‌باشد. به باور نویسنده، علی‌رغم وجود مولفه‌های گوناگون برای اطلاق

زیرسیستم خلیج فارس بعنوان یک منطقه، همگرایی و همکاری بسیار محدودی بین بازیگران آن وجود دارد. او ارتباط محدود بین بازیگران و تعارضات موجود در منطقه را ناشی از چالش‌های داخلی و ملی از جمله چالش دولت-ملت‌سازی بر می‌شمارد. در این ارتباط، اصلی‌ترین مانع ظهور دولت مدرن در این منطقه ساختارهای قوی ایلی، قبیله‌ای و قومی بر شمرده می‌شود (سینائی، ۱۳۹۵). دیگر اثر برجسته در این حوزه، مقاله «داعش و مدرنیته: بررسی عملکرد دولت شبه‌مدرن خاورمیانه‌ای» به قلم صباح مفیدی و سمیه رحمانی است. این مقاله چگونگی آغاز و انجام جریان داعش را در پرتو توجه به موضوع مدرنیته و نهاد دولت تفسیر می‌کند. نویسندگان این اثر معتقدند ظهور پدیده‌های اجتماعی - سیاسی را باید فراتر از نگاه خطی و تک‌بعدی دنبال کرد. در این ارتباط؛ ظهور داعش صرفنظر از بنیادگرایی اسلامی، ریشه در دولت‌های معاصر خاورمیانه و بهره‌برداری از امکانات برآمده از مدرنیته دارد. بنا بر ادعای مولفان، خاورمیانه فاقد شرایط لازم برای ظهور دولت مدرن است و دولت‌های منطقه به واسطه برخورد گزینشی با تمامی مظاهر دولت مدرن، در بهترین حالت می‌توانند دولت‌های شبه‌مدرن باشند (مفیدی و رحمانی، ۱۳۹۷). در نهایت دیگر پژوهش به نگارش درآمده به زبان فارسی؛ مقاله «دولت - ملت‌سازی ابرتر، ریشه بحران‌های خاورمیانه» نوشته محمد رامبد فرهودی مقدم و عبدالعلی قوام است. نویسندگان در این اثر سه‌گانه دولت‌سازی استعماری، ظهور دولت مدرن و تاثیر این دو مولفه بر بحران‌های یک دهه اخیر خاورمیانه را بررسی می‌کنند. در این ارتباط، دولت‌سازی در خاورمیانه پدیده‌ای وارداتی است که فاقد بسیاری از شاخصه‌های معین برای نائل آمدن به مقام دولت‌بودگی می‌باشد. بر این اساس، بی‌ثباتی نهادینه شده در منطقه بیش از هر چیز زائیده روند دولت‌سازی ناقص است که نتیجه آن را می‌توان در گسل‌های اجتماعی و سیاسی کنونی و واکنش‌های تجدیدنظرطلبانه به نظم حاکم در سطوح ملی و منطقه‌ای یافت. به طوری که خاورمیانه معاصر^۱ شاهد بازتولید روند دولت‌سازی ناقص و گسل‌های اجتماعی - سیاسی به طور متقابل است (فرهودی مقدم و قوام، ۱۳۹۹).

در حوزه آثار به نگارش درآمده به زبان انگلیسی هم دو پژوهش قابل توجه در این حوزه وجود دارد که در ادامه به آنها اشاره می‌شود. اولین مقاله با عنوان «جنگ و دولت در خاورمیانه: ارزیابی مجدد چارلز تیلی در بستر منطقه‌ای» نوشته دیتریک یونگ است. نویسنده در این نوشتار که فصلی از یک کتاب می‌باشد سعی در راستی‌آزمایی دیدگاه چارلز تیلی مبنی بر ارتباط مستقیم بین روند دولت‌سازی و جنگ دارد. در این ارتباط، او با اشاره به نمونه‌هایی از بروز جنگ در منطقه و تضعیف نهاد دولت در محیط داخلی از یک سو و وجود درگیری‌های نظامی و عدم شکل‌گیری دولت از سوی دیگر، به این نتیجه می‌رسد که ادعای طرح شده توسط تیلی حداقل در مورد منطقه خاورمیانه موضوعیت ندارد و شرایط تشکیل دولت مدرن در خاورمیانه تا اندازه قابل ملاحظه‌ای با دیگر مناطق جهان متفاوت است (Jung, 2017). دیگر پژوهش قابل توجه در این حوزه مطالعاتی، کتابی است که اخیراً با عنوان «دولت مدرن عربی: یک دهه پس از ناآرامی‌های خاورمیانه و شمال آفریقا» چاپ شده است. این کتاب که ویراسته یوسف شریف می‌باشد به حمایت ملی بنیاد کنراد آدناور در آلمان تهیه شده است. دغدغه اصلی کتاب، تاثیر ناآرامی‌های عربی بر الگوی حکمرانی در جهان عرب است. در این راستا، موضوع اصلی کتاب حول ابعاد قرارداد اجتماعی جدید در جهان عرب می‌گردد که باید زمینه‌ساز بازتعریف روابط دولت و جامعه گردد. در ادامه، مساله جوانان در جهان عرب مد نظر قرار داده شده است که با توجه به تخصیص منابع در پرتو نگرش مرزبندی بین خودی و غیرخودی در جوامع عرب، شرایط را برای بروز انقلاب فراگیر مهیا می‌سازد. اقتصاد سیاسی جهان عرب و توجه به اهمیت اقتصاد در قرارداد اجتماعی جدید از دیگر موضوعاتی می‌باشند که در این کتاب بعنوان عوامل تاثیرگذار در تنظیم مجدد روابط بین دولت و جامعه بدان پرداخته شده است (Cherif, 2021).

چارچوب نظری: جایگاه دولت در جامعه‌شناسی تاریخی

به طور کلی در چارچوب تحلیلی جامعه‌شناسی تاریخی، سه پارادایم فکری درباره ظهور دولت مدرن وجود دارد (وبر، تیلی و الیاس) که تمامی آنها به طور عمده تنها از منظر درونی به کم و کیف ظهور دولت مدرن توجه می‌کنند. در مقابل، دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل (هابسون و همکاران) قرار دارد که نقطه کانونی آن، تاثیر محیط

بین‌الملل بر تحولات درونی دولت‌ها است. بازخوانی تاریخ معاصر خاورمیانه گویای عدم سنخیت سه دیدگاه اولیه با روند ظهور دولت مدرن در خاورمیانه است. بر این اساس، چارچوب نظری اصلی نوشتار، رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل می‌باشد. از آنجایی که هدف این مقاله بررسی روند ظهور دولت مدرن خاورمیانه‌ای در چارچوب تحلیلی جامعه‌شناسی تاریخی است، سعی می‌شود ابتدا دیدگاه سه جامعه‌شناس تاریخی مورد اشاره در بالا پیرامون ظهور دولت مدرن بیان شود و سپس مختصات دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل به طور موجز مورد اشاره قرار گیرد.

بدون شک شناخته شده‌ترین نظریه دولت مدرن در جامعه‌شناسی تاریخی منتسب به ماکس وبر است. او با اشاره به تاریخ خشونت‌بار دولت‌سازی در اروپا، ویژگی اصلی دولت‌بودگی مدرن را بعنوان انحصار مشروع استفاده از نیروی فیزیکی درون یک قلمرو مشخص تعریف می‌کند. به گفته وبر، انحصار قوه قهریه توسط دولت یک روند طولانی مصادره سیاسی بود که در آن تمامی نهادهای سیاسی به غیر از دولت بتدریج از بکارگیری ابزار قهریه محروم شدند. کلیدواژه اصلی وبر برای تبیین ظهور دولت مدرن یک عامل ذهنی به نام مشروعیت است. به باور وی برای تاسیس دولت‌های باثبات، مساله انحصار واقعی استفاده از قوه قهریه باید توسط حکام و افراد تحت حکومت مشروعیت داشته باشد. اقتدار سیاسی برخوردار از نظام‌های باثبات نمی‌توانند تنها بر انحصار استفاده از ابزار قهریه تکیه کنند بلکه انحصار دولت باید معطوف به نظم فرهنگی و نمادین جامعه در مقیاس وسیع باشد و یک نظم سیاسی نیازمند مشروعیت است. نهادهای سیاسی با دوام به مجموعه باثباتی از قوانین نیاز دارند که به شیوه‌ای هنجاری و شناختی رفتار اجتماعی حاکمان و افراد تحت حاکمیت را تنظیم می‌کند (وبر، ۱۳۹۹: ۶۲-۶۱).

وبر با اشاره به توجیه درونی نظام‌های سلطه از طریق مقوله مشروعیت که ثبات نسبی نظام‌های سیاسی را توضیح می‌دهد به دقت اقتدار سیاسی را از روابط قدرت عریان متمایز می‌کند. بر این اساس، هدف وی از بکارگیری مفهوم مشروعیت، پاسخ دادن به این پرسش است که چرا و چه زمانی مردم فرمانبرداری می‌کنند؟ علاوه بر این، قدرت نخبگان حاکم منوط به اعمال کارآمد قدرت سیاسی توسط کارکنان اداری و امنیتی دولت است. آنها نقش نهادهای میانجی را در اتصال قدرت دولت به شیوه‌های زندگی روزمره ایفا می‌کنند. دستگاه‌های اداری و امنیتی به مانند مردم از طریق الگوهای نمادین

مشروعیت و همچنین منافع مادی با حاکمان خود در ارتباط هستند. و بر در ارتباط با دولت بودگی مدرن، اطاعت از نهادهای سیاسی را متکی بر اقتدار قانونی یا عقلایی تعریف کرد (و بر، ۱۳۹۸: ۱۰۱). این شکل مدرن اقتدار مبتنی بر رویه‌های رسمی قانونی است که بر طبق آن اقتدار سیاسی توسط حاکمانی توزیع و اعمال می‌شود که به واسطه فرآیندهای یکسان و معطوف به قانون انتخاب می‌شوند. این رویه‌های رسمی آنها را به شدت از اشکال سنتی و پیشامدرن اقتدار متمایز می‌سازد.

جمله معروف چارلز تیلی "دولت‌ها مسبب جنگ هستند و جنگ‌ها به وجود آورنده دولت‌ها می‌باشند" معروف وی بعنوان یکی از نظریه‌پردازان دولت در حوزه مطالعاتی جامعه‌شناسی تاریخی است. او نظریه خود را در مقاله «جنگ‌سازی و دولت‌سازی بعنوان جرمی سازمان‌یافته» به چارچوب فصلی از یک کتاب ارائه داد. به باور وی سازوکار حراست (از مردم) و استخراج (منابع) تسهیل‌کننده گذار از راکت‌های محافظتی جنگ‌سالاران قدیمی به سوی نهادهای سیاسی نظیر دولت است. در این میان، در چارچوب شکل خاصی از وابستگی متقابل دولت‌سازان به انباشت ابزارهای قهریه و کارآفرینان غیرنظامی به انباشت ثروت اجتماعی می‌پردازند. این فرآیندهای متقابل انباشت بتدریج نوع جدیدی از روابط متقابل را بین نخبگان نظامی و غیرنظامی بوجود آورد. رابطه دیالکتیکی بین ادعاهای مدنی حراست (امنیت) و نیاز دولت‌ها به استخراج منابع (مالیات) نیروهای خشونت‌آمیز این فرآیندهای اجتماعی را به دو صورت آرام ساخت (Tilly, 1985: 182).

در داخل، نهادینه‌سازی روابط دولت - جامعه باعث شد دولت دموکراتیک کثرت‌گرا و لیبرال شکل بگیرد که امروزه بعنوان الگوی دولت‌سازی موفق از آنها یاد می‌شود. در خارج، رقابت حذفی و خشونت‌آمیز دولت‌های در حال ظهور بتدریج به رقابت اقتصادی بین دولت‌ها بعنوان واحدهای پذیرفته شده توسط یکدیگر و برخوردار از حاکمیت، به شبکه بین‌المللی جامعه دولت‌ها تبدیل شده‌اند. در دیدگاه تیلی، ظهور دولت ملی مدرن برخوردار از نهادهای دموکراتیک و نظام بین‌المللی دولت‌های تحت حاکمیت حقوق

بین‌الملل، نتیجه دیرهنگام و ناخواسته فرآیندهای چانه‌زنی فشرده بین جنگ‌سازان و دولت‌سازان بود. این فرآیندها از آغاز سرشتی وابسته به مسیر^۱ داشتند و چارچوب تاریخی خاصی را منعکس کردند که در آن چرخه صلاحیت‌های دولتی کنترل سرزمین و استخراج (منابع) اقتصادی ظاهر شدند. تیلی در پرتو تشکیل دولت اروپایی معتقد بود که ظهور دولت‌بودگی مدرن به واسطه تناقض مرکزی پدیدار گشت؛ عبارت دیگر، دولت‌های ملی بعنوان محصولی جانبی غیرنظامی‌سازی حکومت و سیاست داخلی ظهور نمودند (Jung, 2017: 225).

در نهایت آخرین فردی که در چارچوب نظریه جامعه‌شناسی تاریخی به مقوله دولت مدرن پرداخته است نوربرت الیاس می‌باشد. او در کتاب فرآیند تمدن با نگاهی نقادانه‌ای به تعریف اصلی وبر از دولت مدرن پرداخت و تشکیل دولت اروپایی را بعنوان فرآیند متمدن شدن توصیف کرد. به باور وی فرآیند تمدن، همان روندی است که وقتی از منظر ارتباطات انسانی بدان نگریسته شود بعنوان فرآیند پیشرفته ادغام، افزایش تمایز کارکردهای اجتماعی، وابستگی متقابل و تشکیل واحدهای بزرگتر ظاهر می‌شود که به سرنوشت و تحرک افراد منوط است (عباداللهی چندانق و قلی‌پور، ۱۳۹۹: ۷-۲۴۶). الیاس در نظریه فرآیند تمدن، بعد کلان جامعه‌شناسی تشکیل دولت را با نتایج خرد آن در کنار یکدیگر قرار می‌دهد؛ بعنوان شیوه‌ای که در آن تکامل دولت مدرن، اشکال رفتار فردی را شکل داده است. وی با ترکیب دیدگاه‌های وبر و فروید، پیوند پایدار بین سطوح کلان و خرد را بعنوان تبدیل محدودیت‌های بیرونی به عامل خودمحدودساز بیان می‌کند. او معتقد بود ظهور دولت‌های مدرن در الگوهای به شدت متمایز خودکنترلی انسان‌ها تبلور یافته است. عبارت دیگر، دولت‌بودگی مدرن از طریق قالب‌بندی خاص هنجاری رفتار عمومی افراد محقق شد. از دیدگاه الیاس خوانش ساختارهای دولتی و رویه‌های اجتماعی به طور تفکیک‌ناپذیری در هم تنیده‌اند و حفظ نظم عمومی متکی بر پیکربندی از نهادهای دولتی در حال کار و اشکال کنش اجتماعی هدایت شده هنجاری است که قادر به تغییر اقتدار قانونی به رویه‌های روزمره می‌باشد (خدییوی، ۱۳۱: ۱۵۱).

بررسی دوره‌های تاریخی گویای آن است که روند متمدن شدن دلالت بر فرآیندی خوشونت‌بار دارد. الیاس منشاء آرامش داخلی را در جامعه و خودمختاری فرد مدرن حاضر در به یک رقابت حذفی خوشونت‌آمیز و بدون محدودیت دنبال می‌کند که در آن افراد یا گروه‌های کوچک برای تصاحب منابعی که هنوز مورد انحصار قرار نگرفته‌اند، تلاش می‌کنند. در این ارتباط، او بین دو مرحله مشخص در ظهور انحصار دولت مدرن بر قوه قهریه تمایز قائل شد: در مرحله اول، انحصار عملی بر قوه قهریه رقم خورد. تعداد کثیری از افراد، دسترسی مستقیم به ابزارهای قهریه را از دست دادند، به طوری که این ابزار بتدریج در دست تعداد اندکی از افراد متمرکز شد و بر این اساس در خارج از یک رقابت آزاد قرار گرفت. در مرحله بعد، این انحصار استفاده از قوه قهریه به سمت عمومی شدن سوق یافت؛ یعنی از حوزه نفوذ دولت‌سازان خارج شد و در محیط سیاسی نهادهای قانونی و حاکمان منصوب تحت کنترل عموم تبلور یافت (الیاس، ۱۳۹۷: ۵۶-۱۴۱).

جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل به دنبال بررسی نقش حوزه بین‌الملل در تغییرات اجتماعی در هر دو سطح داخلی و خارجی است. در این چارچوب، متفکران این نحله معتقدند که بین وقایع سیاسی داخلی و دولت-جامعه از یک سو و عوامل دربرگیرنده آنها یعنی اجتماع، تاریخ و عرصه بین‌الملل از سویی دیگر ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. بر این اساس، در جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل اجزای اصلی تحولات مبتنی بر "ساختار-تاریخ-بین‌الملل" می‌باشد. جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل به ثبات و استقلال نظام بین‌الملل باور ندارد. نظام بین‌الملل ساختاری اجتماعی و ملهم از جامعه بین‌الملل است که در پرتو تغییر ساختارهای اجتماعی در طول زمان دستخوش تحول می‌گردد. در این میان نکته اصلی ثبات ساختارهای اجتماعی بعنوان ابزارهای تعاملی انسان-هاست که ظرف کنش‌های بشری هستند. بعد دوم جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل، عامل تاریخ است که دلالت بر تغییر و دگرگونی در نظام بین‌الملل دارد. بدین معنا که روابط بین‌الملل در سراسر تاریخ، سرشار از تغییر و تنوع است. اگر چه ممکن است که پدیده‌های سیاسی - اجتماعی در بستر طولانی‌مدت تاریخی شبیه به یکدیگر باشند اما با توجه به تغییر الگوهای اجتماعی به هیچ وجه یکسان نخواهند بود. آخرین ضلع جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل، حوزه بین‌الملل است که تاثیر تعامل چندگانه نظم‌های اجتماعی بر برداشتهای ما از ساختار اجتماعی و فرآیند تاریخی را به تصویر می‌کشد.

بعبارت دیگر بین‌الملل عرصه برخورد ساختارهای اجتماعی با تاریخ است که در نهایت فهم ما را از حرکت کلی جهان شکل می‌دهد و تکمیل می‌سازد. در این چارچوب، رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل با فهم ارتباطات بین ساختار اجتماعی، تاریخ و حوزه بین‌الملل تکمیل می‌شود؛ به طوری که دیدگاه مذکور از یک سو مبتنی بر ساختمان بزرگ الگوهای پایدار اجتماعی است و از سویی دیگر به رویدادهای خاص و موجز حساسیت دارد. این نگرش ناشی از هستی‌شناسی متکثر جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل می‌باشد که سرچشمه‌های آن را باید در رویکرد کل به جزء تاریخ و در عین حال جزء به کل جامعه‌شناسی دنبال کرد (Hobson et al., 2010).

بین‌الملل؛ مانع تکمیل روند تاریخی ظهور دولت مدرن

پیش از پرداختن به ادامه بحث در ادامه توضیحات ارائه شده پیرامون عبارت «بین‌الملل» در قسمت چارچوب نظری، باید این نکته مورد اشاره قرار گیرد که بین‌الملل در این نوشتار کنایه‌ای از قدرت‌های بزرگ است که نقش غیرقابل کتمان در ظهور و تولد ناقص دولت مدرن در خاورمیانه داشته‌اند. مطالعه سیر تکوین و تطور دولت مدرن در اروپا گویای همپیوندی بین دولت و جامعه طی بازه بیش از سه سده از زمان تشکیل دولت ملی است. در این ارتباط، تمامی تحلیل‌های ارائه شده توسط جامعه‌شناسان تاریخی پیرامون چگونگی ظهور دولت مدرن دلالت بر تجارب تاریخی اروپا دارد. در حالی که مناطق بیرون از قاره اروپا که در پی تحولات ناشی از دو جنگ جهانی به تدریج پذیرای نظام دولت مدرن اروپایی شدند در ابتدا دارای نظام‌های متمرکز امپراتوری و سلطنتی بودند و سپس به طور مستقیم یا غیرمستقیم تحت سلطه دولت‌های استعماری قرار گرفتند. بر این اساس بر خلاف پیشینه تاریخی اروپا، منطقه خاورمیانه فرصت لازم برای بازتعریف الگوی ارتباطی نوین بین دولت و مردم را نیافت؛ رابطه بین دولت-جامعه بعنوان پایه تشکیل دولت مدرن اروپایی در خاورمیانه با رابطه دولت-قدرت‌های بزرگ جایگزین شد. دولت‌هایی که برآمده از بقایای نظام سیاسی پیشین بودند و تحت حمایت همان قدرت‌های بزرگ به مقام دولت‌بودگی نائل آمدند. حلقه گمشده این دولت به اصطلاح مدرن در خاورمیانه مردم بودند.

در خصوص نقش قدرت‌های بزرگ در ظهور نظام دولت مدرن خاورمیانه‌ای و نقش - آفرینی منطقه‌ای آنها کارل براون از عبارت *مساله شرقی*^۱ استفاده می‌کند. منظور از مساله شرقی؛ چگونگی هماهنگی دولت‌های برجامانده از امپراتوری عثمانی و همچنین ایران و مراکش بدون بر هم خوردن موازنه قدرت اروپایی در خاورمیانه است. او در مرکز این عبارت، منازعه شدید مرکز - پیرامون را شناسایی می‌کند که در آن سیاست داخلی و بین‌المللی کاملاً در هم تنیده هستند (Brown, 2004: xiv). در حالی که سرزمین‌های امپراتوری عثمانی در خاورمیانه عرصه مناسبی برای قدرت‌های اروپایی فراهم ساخت که در آن با ریسک پایین تا رسیدن به پیروزی به جنگ با رقبای پیردازند اما نیروهای محلی و منطقه‌ای توانستند از سیاست قدرت‌های بزرگ در راستای اهداف خود استفاده ابزاری کنند. بحث ملی‌گرایی در خصوص قیام‌های اوایل قرن بیستم علیه حکومت عثمانی بسیار اندک بود و به واسطه تحرکات بازیگران استعماری رقم خورد. تجزیه سرزمینی امپراتوری عثمانی ناشی از آشفتگی سطوح بین‌المللی، منطقه‌ای و محلی منجر به یک ویژگی سیستمی شد که بر اساس آن هیچ دولت درونی و بیرونی قادر به تسلط و سازماندهی خاورمیانه نبوده است. در نتیجه خاورمیانه منطقه‌ای بدون ساختار قدرت هژمونیک و یک سلسله‌مراتب آشکار از نیروهای منطقه‌ای باقی مانده است.

عبارت مساله شرقی مورد اشاره براون به میزان قابل توجهی گویای چشم‌انداز سیاسی موجود خاورمیانه است. ابزار تعامل سیستمی مورد استناد وی، مرزبندی سرزمینی دولت - های خاورمیانه‌ای و انحصار نیروی قهریه توسط آنها انعکاسی از منافع قدرت‌های بزرگ بین‌المللی است. ظهور نشانه‌های دولت مدرن در منطقه در فضای نسبتاً آزاد رقابت بین گروه‌های مختلف به وقوع نپیوست بلکه به واسطه روابط محدود و منظم میان قدرت‌های بزرگ و دولت‌سازان منطقه‌ای شکل گرفت. با این وجود در این محیط بین‌المللی روابط دولت - جامعه از اولویت کمتری برخوردار بوده است. موفقیت تشکیل دولت‌های مدرن خاورمیانه‌ای به طور جدی به روابط بین قدرت‌های بین‌المللی و دولت‌سازان منطقه‌ای و همچنین رژیم‌های نوظهور در منطقه متکی بود. این الگوی خاص در یک مفهوم امنیتی

رایج در منطقه انعکاس یافت که از شیوه توسعه مفهوم امنیت در اروپا کاملاً متمایز است (Jacoby & Sasley, 2018: 3-8).

سرشت رقابتی شکل‌گیری دولت اروپایی به طور عمده معطوف به یک تهدید بیرونی می‌باشد. این تأکید بر امنیت خارجی اجازه می‌دهد تا امنیت دولت با امنیت شهروندان همسو شود و بر این اساس مشروعیت حاکمیت دولت افزایش می‌یابد. تبعیت ارتش از نخبگان مدنی دولت در اروپا، زائیده ارتباط بین این مفهوم همپوشان از امنیت با فرآیندهای چانه‌زنی بین نظامیان و غیر نظامیان بود. توسعه این مفهوم خاص امنیتی از منظر تاریخی به همگرایی دولت و جامعه کمک می‌کند. چنانچه مشاهده می‌شود نقش استعمار و دنبال نمودن منافع مربوطه در منطقه از یک سو مانع ظهور دولت مدرن خاورمیانه‌ای در یک بستر خودجوش تاریخی شد و از سویی دیگر مسیر طی شده اروپا در بیش از سه سده برای تشکیل دولت مدرن را به کمتر از نیم قرن در خاورمیانه تقلیل داد.

دولت مدرن خاورمیانه‌ای در چشم‌انداز جامعه‌شناسی تاریخی

الف - مشروعیت و دولت مدرن

فراگیری عبارت «خاورمیانه معاصر» در بین شرق‌شناسان به دوره پس از جنگ جهانی اول باز می‌گردد که طی آن الگوی نظام دولت مدرن اروپایی به منطقه تسری یافت. پیش از ظهور دولت مدرن، خاورمیانه به واسطه حضور مبارک حضرت محمد (ص) و مبعث نورانی ایشان به مدت ۱/۳۱۳ سال (از ۱۹۲۲-۶۰۹ م) شاهد نقش‌آفرینی نظام‌های سیاسی به طور عمده در شکل خلافت اسلامی بود که مشروعیت خود را از انتساب به خاندان مطهر حضرت رسول و دین اسلام کسب می‌کردند. آخرین نظام سیاسی فراگیر اسلامی در منطقه، پیش از ظهور الگوی دولت مدرن، نظام خلافت عثمانی بود که به مدت ۶۲۳ سال (۱۹۲۲-۱۲۹۹ م) سرزمین‌های وسیعی در شرق و مرکز اروپا، شمال آفریقا، منطقه خاورمیانه کنونی به استثنای ایران و حوزه جنوبی خلیج فارس را در اختیار داشت. با آنکه در نظام مذکور، ایدئولوژی اسلام تنها برای مشروعیت‌یابی حکومت مورد (سو) استفاده قرار می‌گرفت اما پس از فروپاشی خلافت عثمانی در بخش‌هایی از سرزمین‌های اسلامی،

بحران ناشی از سقوط نظام خلافت بروز یافت (قادری، ۱۳۸۰: ۴-۲۲۳). این دوره را باید سرآغاز تغییر هستی‌شناسی مشروعیت نظام سیاسی از هویت دینی به هویت ملی-سرزمینی نامید؛ تحولی که همچنان پس از گذشت یک سده مورد پذیرش بخش‌های از جریان‌های اجتماعی منطقه قرار نگرفته است. اگر چه مبنای مشروعیت جدید در چارچوب نگرش وبری ناشی از مشارکت سیاسی طبقات مختلف اجتماعی در نظام سیاسی حاکم است اما الگوی جدید بیش از داخل، به خارج از مرزهای خود اتکا داشت و این وضعیت کماکان در بخش عمده‌ای از کشورهای منطقه قابل مشاهده است.

با آنکه نظام دولت‌های منطقه خاورمیانه در سایه قدرت‌های اروپایی بریتانیا و فرانسه شکل گرفت اما این نظام بر پایه تقسیمات درونی امپراتوری عثمانی طرح‌ریزی شد. به این معنی که تقسیم‌بندی‌های ولایتی و ایدئولوژیک در امپراتوری عثمانی پایه تاسیس نظام دولت‌های مدرن خاورمیانه در دوره پس از جنگ جهانی اول بود. این تقسیمات در چارچوب برنامه قیمومیت جامعه ملل متحد و به دنبال کنفرانس سن‌رمو (۱۹۲۰) اجرایی شد. به طور کلی دولت‌های خاورمیانه در دوره پس از جنگ جهانی اول به دو دسته تقسیم می‌شوند: اول - دولت‌های منطقه شام و بین‌النهرین شامل سوریه، لبنان، فلسطین/اسرائیل، اردن و عراق که توسط فرانسه و انگلستان به مقام دولت‌بودگی نائل آمدند. دوم - ترکیه، ایران، عربستان و مصر بعنوان دولت‌های مستقلی که در نتیجه جنگ ضد امپریالیستی (ترکیه)، کودتا (ایران)، پیروزی در جنگ داخلی (عربستان) و انقلاب (مصر) ظاهر شدند. دولت‌های تازه تاسیس در این سرزمین‌ها برخاسته از طبقات زمین‌دار یا روسای قبائل پر نفوذ بودند که در پرتو ارتباط با دولت‌های استعماری به قدرت رسیدند (Gelvin, 2020: 22). اکثر دولت‌های نوظهور در ادامه سنت حکمرانی به ارث رسیده از امپراتوری عثمانی از فقدان ارتباط سازنده‌ای بین جامعه و دولت رنج می‌برند؛ به طوری که تضاد دولت-ملت در چارچوب دولت مدرن نیز در خاورمیانه تداوم یافت. با آنکه نهادها و سازمان‌های مدنی گوناگونی نظیر احزاب، پارلمان، قانون اساسی، نشریات و غیره در دولت‌های بعضاً تازه تاسیس منطقه شکل گرفتند و از این دوره با عناوینی چون "عصر آزادی" یا "تجربه آزادی" یاد می‌شود اما نهادهای مذکور در اکثر دولت‌های منطقه، شبی از نهادهای مدنی بودند که تحت کنترل قدرت‌های استعماری یا دیکتاتورهای داخلی قرار داشتند.

به باور هینه‌یوش، بر پایه دامنه رقابت نخبگی و سطح شمول عامه، چهار الگوی حکومتی در منطقه خاورمیانه قابل تبیین است: رقابتی دربرگیرنده (پلی‌آرشی)، رقابتی غیر دربرگیرنده (الیگارشی لیبرال)، غیررقابتی دربرگیرنده (جمهوری‌های انقلابی) و غیررقابتی غیر دربرگیرنده (نظام‌های مطلقه). در این چارچوب، صرف‌نظر از الگوهای دولتی جمهوری و پادشاهی حاکم، اکثر کشورهای منطقه در طی یک سده اخیر به طور عمده نظام‌های مطلقه محسوب می‌گردند؛ دولت‌سازی در خاورمیانه مدرن صرفاً محدود به جریان اقتدارسازی بود؛ زیرا اثری از رقابت در حوزه نخبگی و مشارکت توده مردم خارج از ائتلاف کوچک حکومتی به چشم نمی‌خورد (Hinnebusch, 2010: 201-2). دولت‌سازان در خاورمیانه به دنبال ترکیب فرهنگ سیاسی پیشامدرن و نهادهای سیاسی مدرن بودند. ماکس وبر در مطالعه خود پیرامون خاورمیانه از سه نوع اقتدار کاریزماتیک، سنتی و عقلایی - قانونی نام می‌برد. دو نوع اول الگوی‌های پیشامدرن و نوع سوم الگوی مدرن اقتدار محسوب می‌گردند. از زمان شکل‌گیری نظام دولت مدرن در خاورمیانه اکثریت کشورها مبتنی بر اقتدار سنتی یا کاریزماتیک هستند. به طوری که نظام سیاسی غالب کشورها در مراحل اولیه ظهور خاورمیانه مدرن پادشاهی بود و تنها ترکیه، سوریه و لبنان بعنوان جمهوری به عصر جدید منطقه‌ای خاورمیانه گام نهادند.

علاوه بر این، نظام دولت‌های عربی در این دوره دارای یک مشکل ساختاری بود که این نقصان حتی تا به امروز نیز کم و بیش در دولت‌های مختلف عربی ادامه دارد. چنانچه به طور تلویحی در بالا اشاره شد، دولت مدرن مبتنی بر تجانس بین هویت (ملت) و تمامیت سرزمینی (دولت) است که به واسطه رقابت نخبگان و مشارکت مردم زمینه وحدت و مشروعیت نظام را فراهم می‌سازد. بر این اساس می‌توان اذعان نمود که دولت‌های خاورمیانه حداقل در مراحل اولیه ظهور دولت مدرن در منطقه فاقد عنصر ملی‌گرایی بعنوان یکی از عناصر اصلی دولت‌بودگی بودند. این عامل ضمن ممانعت از برقراری ارتباط سازنده بین دولت و جامعه باعث ضعف ساختاری دولت در عرصه بین‌الملل است. عبارت دیگر، اکثر دولت‌های خاورمیانه صرفاً بر قدرت استبدادی تکیه داشتند در حالی که تشکیل یک دولت - ملت مدرن منوط به برقراری ارتباط دوجانبه بین دولت و جامعه است (Stivachtis, 2019).

در این چارچوب، ملت‌ها به دلیل پرداخت مالیات قادر به کنترل دولت و تاثیرگذاری بر روند حکمرانی از جمله سیاست خارجی خواهند بود؛ بر این اساس دولت‌ها نیز به واسطه قدرت زیرساختاری از توانمندی لازم برای تاثیرگذاری در حوزه بین‌الملل برخوردار می‌گردند. به طور خلاصه می‌توان ادعا کرد، دولت مدرن خاورمیانه‌ای در معنای عام به واسطه عدم تجانس با جوامع مربوطه، از قدرت کارگزاری داخلی و خارجی محدودی برخوردار است؛ آسیب‌پذیری و شکنندگی دولت‌ها به واسطه اتکای صرف بر قدرت استبدادی در مقابل جامعه داخلی و هویت‌های فرادولتی و محیط بین‌الملل قابل ملاحظه می‌باشد. در این ارتباط، تغییر الگوی پاره‌ای از دولت‌ها از پادشاهی به جمهوری در پرتو کودتا یا وقوع انقلاب‌های فراگیر یا ظهور ناآرامی‌های پراکنده طی یک سده گذشته در منطقه خاورمیانه که آخرین نمونه آن در ناآرامی‌های عربی اواخر سال ۲۰۱۰ مشاهده شد، ریشه در نقصان یاد شده دارند.

ب - جنگ و دولت مدرن

اگرچه نقش جنگ در ظهور دولت مدرن اروپایی غیر قابل کتمان است، به طوری که چارلز تیلی نظریه دولت خود را در چارچوب تجارب تاریخی اروپا تدوین نمود اما نظریه وی برای تبیین چرایی ظهور دولت مدرن در خاورمیانه معاصر ناقص به نظر می‌رسد. سازوکار مد نظر تیلی وجود یک چرخه دیالکتیک در بین بخش‌های نظامی و غیرنظامی است که با میانجیگری عنصر جنگ شرایط ظهور دولت مدرن را فراهم می‌سازد. در این ارتباط، نظام سیاسی حاکم بواسطه دریافت مالیات از مردم و حراست از آنها در برابر نیروهای بیگانه در شکل مقابله نظامی با دشمنان، پایه‌های اولیه ارتباط بین جنگ‌سالاران و دولتمردان را فراهم می‌سازد. در این بستر نیروهای اجتماعی غیرنظامی به واسطه مالیات پرداختی به نقش‌آفرینی سیاسی - اجتماعی می‌پردازد و بدین صورت دو بال نظامی و غیر نظامی زمینه شکل‌گیری و تکوین دولت مدرن را فراهم می‌سازند (Tilly, 1985: 177).

با آنکه در دوره گسترش الگوی نظام دولت اروپایی به منطقه خاورمیانه تنها چهار دولت ترکیه، عربستان، ایران و مصر درگیر جنگ و کشمکش‌های نظامی بودند اما این جنگ‌ها و تقابل‌ها هیچگونه ارتباط مستقیمی با فرآیند دولت‌سازی در چارچوب روند و معنای

دولت‌سازی اروپایی نداشتند. عبارت دیگر جنگ‌ها و تقابلات نظامی مورد بحث، بیشتر برای استقلال از قدرت‌های استعماری یا تصاحب قدرت از سایر رقبا بود و موضوع دخالت گروه‌ها و جریان‌های اجتماعی مختلف در بدنه سیاسی حاکم موضوعیت نداشت. در این چارچوب، نظام‌های سیاسی برآمده از جنگ‌ها و تقابلات نظامی مورد اشاره بیش از آنکه زمینه‌ساز مشاکت مردم در حوزه سیاست باشند به دنبال کسب مشروعیت از طریق ایجاد تهدید و رعب در جامعه در پرتو تصاحب قوه قهریه بودند. به طوری که پرداخت مالیات در جوامع مورد بحث نیز در چارچوب نگرش تیلی یعنی حمایت مالی از دولتمردان با هدف تداوم بقای جامعه و مداخله در سیاست برای ساماندهی بهتر امور صورت نمی‌گرفت؛ بلکه پرداخت مالیات در دولت‌های مدرن نوظهور در خاورمیانه بیشتر ناشی از ترس واکنش‌های نیروی‌های دولتی با توجه به انحصار بر قوه قهریه عملیاتی شد (Černý, 2017: 55).

خاورمیانه طی یک سده گذشته شاهد جنگ‌های مختلفی بوده اما هیچ یک از آنها به ظهور دولت نینجامیده است. در این ارتباط، تاریخ سیاسی فلسطین و منطقه خلیج فارس نمونه‌هایی هستند که در آنها موضوعات جنگ، صلح و تشکیل دولت به هم پیوند می‌خورند. در سرزمین‌های اشغالی، نهادهای اسرائیلی و دولت خودگران فلسطین به طور عمده بدون تماس مستقیم با جمعیت و سرزمین‌های مربوطه شکل گرفته‌اند. جنبش صهیونیست ساختار سازمانی خود را در کشوری وارد نمود که مردمان بومی آن تا اندازه قابل ملاحظه‌ای از تلاش‌های جنبش دولت‌سازی کنار گذاشته شده بودند. چند دهه بعد، سازمان آزادیبخش فلسطین به طور مشابه از الگوی صهیونیستی تقلید کرد و نهادهای دولت‌مانندی را در تبعید بنا نهاد. منابع مربوط به جنگ بین دولت‌سازان فلسطینی و اسرائیلی از جمعیت مربوطه استخراج نمی‌شود بلکه آنها به طور عمده در این حوزه از نظام بین‌الملل ارتزاق می‌کنند. سازمان آزادیبخش فلسطین با تاسیس نهادهایی چون شورای ملی فلسطین، کمیته اجرایی، صندوق ملی فلسطین و سازمان‌های نظامی مختلف به دولت در تبعید بدل شد. در هر دو جناح، یعنی طرف فلسطینی و اسرائیلی فرآیند اصلی چانه‌زنی بین دولت‌سازان، سازمان‌های بین‌المللی، جمعیت‌های آواره، گروه‌های فراملی و دیگر دولت‌ها صورت گرفت اما این فرآیند به طور عمده با گذار از جمعیت مربوطه رقم خورد.

ساختار خاص کشمکش در فلسطین باعث پیچیدگی درگیری‌های بین‌المللی و منطقه‌ای شد که تا اندازه قابل ملاحظه‌ای به نظامی‌سازی دولت‌های خاورمیانه‌ای انجامید. در این ارتباط، جایگاه منطقه در سیاست بین‌الملل زمینه‌ساز استخراج رانت‌های سیاسی مهمی از نظام بین‌الملل توسط نخبگان حاکم بوده است (گلوین، ۱۳۹۸: ۱۳). این رانت‌های سیاسی همکاری نخبگان و ایجاد دستگاه‌های امنیتی عریض و طویل را تسهیل نموده است؛ دستگاه‌هایی که بجای مقابله با عناصر متخاصم بیرونی علیه مردمان خود فعالیت دارند. علاوه بر این، تاثیر کشمکش فلسطین بر سیاست‌های بین‌الملل محدودیت‌های عمده‌ای بر رفتار نظامی دولت‌های منطقه داشت. تداخل کشمکش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی تا اندازه قابل ملاحظه‌ای مدت زمان و شدت جنگ‌های بین‌دولت‌های منطقه را محدود ساخته است و در نتیجه با تاثیرگذاری بر توانایی‌های جنگ بازیگران، ساختار سیاسی خاورمیانه به طور عمیق تغییر یافت. بنابراین نظام بین‌الملل در پرتو شرایط ساختاری و تحولات آتی ناشی از جنگ سرد روند شکل‌گیری دولت خاورمیانه‌ای را به شدت مشروط ساخت.

دیگر تلاش بی‌نتیجه جنگ‌سازان خاورمیانه‌ای در خصوص تاسیس دولت جدید مربوطه به زیرنظام منطقه‌ای خلیج فارس است که تاکنون موجب تغییر در مرزبندی جغرافیایی دولت‌های منطقه نشده‌اند. اولین جنگ خلیج فارس بین ایران و عراق تحت حاکمیت صدام حسین از سال ۱۹۸۰ آغاز و در سال ۱۹۸۸ بدون تغییر جدی در مرزهای جغرافیایی به پایان رسید. جنگ دوم خلیج فارس به دنبال حمله صدام حسین در سال ۱۹۹۰ به کویت با هدف ضمیمه نمودن این کشور آغاز و به دنبال واکنش ائتلاف بین‌المللی تحت رهبری آمریکا در سال ۱۹۹۱ پس از بیرون راندن عراق از کویت پایان یافت. در نهایت جنگ سوم خلیج فارس در سال ۲۰۰۳ پس از حمله مشترک امریکا-بریتانیا به عراق به بهانه خلع سلاح اتمی این کشور رقم خورد که طی کمتر از یکماه به پیروزی دولت‌های متجاوز و سرنگونی رژیم صدام انجامید. تحولات ناشی از سقوط صدام حسین در عراق و نتایج برآمده از ناآرامی‌های عربی در سوریه زمینه‌ساز ظهور و فعالیت یک گروه تندرو اسلامی به نام دولت اسلامی عراق و شام^۱ گردید که در چارچوب نظام خودخوانده

خلافت اسلامی برای مدت سه سال (۲۰۱۷-۲۰۱۴) بخش‌هایی از سوریه و عراق را در اختیار داشت و فجایع گسترده‌ای را مرتکب شد اما در نهایت این تغییرات نیز نتوانست به ظهور دولت جدید در منطقه بینجامد. برای فهم چرایی تبدیل خلیج فارس در خاورمیانه به یک نمایش ناموفق جنگ منطقه‌ای بزرگ طی چند دهه گذشته و ارتباط آن به فرآیند دولت‌سازی، توجه به تحولات حوزه سیاست بین‌الملل حائز اهمیت است (Saouli, 2020: 41). بعبارت دیگر تمامی این جنگ‌ها بیشتر ناشی از بلندپروازی‌های منطقه‌ای رهبران سیاسی به واسطه مقتضیات کلان نظام بین‌الملل در دوره مربوطه و همچنین بی‌ارتباط با جوامع داخلی دولت‌های درگیر در جنگ‌های مورد بحث بودند.

پ - فرآیند تمدن و دولت مدرن

از آنجا که یکی از نشانه‌های اصلی دولت مدرن، انحصار بر قوه قهریه با هدف مهار خشونت در جامعه معرفی می‌گردد، الیاس شاخصه مذکور برای انتساب یک دولت به پسوند مدرن را کافی نمی‌داند بلکه آن را با مولفه‌های تمدنی پیوند می‌زند. بعبارت دیگر وی دولت مدرن را مرحله‌ای از شکل‌گیری فرآیندهای تمدنی معرفی می‌کند. در باور الیاس فرآیند تمدن، متشکل از دو مرحله مجزا اما متأثر از یکدیگر است که ابتدا در شکل انحصار بر قوه قهریه ظاهر می‌شود اما با گذشت زمان در چارچوب سازوکارهای مدنی و حقوقی تبلور می‌یابد. اولین مرحله با اشکال اقتدارگرایانه و استبداد حکومت همراه است. او دومین مرحله را حذف دولت‌سازان زورگو از طریق استقرار اشکال اقتدار سیاسی - حقوقی مبتنی بر اندیشه حاکمیت مردم و نهادهای دموکراتیک انتخابی می‌داند. شاید بتوان دیدگاه وی را اینگونه بیان نمودن که تشکیل دولت مدرن تنها شامل انحصار بر قوه قهریه نیست بلکه شامل تغییر شکل تدریجی نظم نهادی و هنجاری است که این انحصار بر آن استوار می‌گردد. تحولی که آن را می‌توان حرکت از حکومت شخصی به سوی حکمرانی دموکراتیک نامید (الیاس، ۱۳۹۷: ۱۵۴).

تا جایی که به موضوع این مقاله ارتباط دارد، تاریخ خاورمیانه در دوره معاصر گویای شکل‌گیری دولت‌هایی است که تا اندازه‌ای در مرحله اولیه تمدن‌سازی موفق بوده‌اند. به طور کلی عملکرد نظام‌های سیاسی منطقه در مرحله اولیه دولت‌سازی و در حوزه انحصار بر قوه قهریه موفقیت‌آمیز بوده است اما به مرور زمان و به واسطه تحولات سیاسی -

اجتماعی و نقش‌آفرینی هویت‌های ایدئولوژیک در سراسر منطقه به تدریج انحصار مذکور در پاره‌ای از این دولت‌ها دچار فرسایش شده است. از این منظر می‌توان ادعا کرد مرحله اولیه فرآیند تمدن‌سازی که دلالت بر مهار خشونت در منطقه توسط نهادهای حکومتی دارد به طور کامل پیاده‌سازی نشده است. تاریخ خاورمیانه بویژه در طول چند دهه اخیر شاهد رقابت گروه‌های تندرو اسلامی با دولت‌های حاکم بر سر تصاحب قدرت است که اوج نابسامانی ناشی از این وضعیت را می‌توان در ظهور و فعالیت دولت اسلامی عراق و شام مشاهده کرد. با تضعیف نهاد دولت در عراق پس‌اصدام و سوریه و یمن در دوره پساناآرامی عربی، منطقه دستخوش دور تسلسلی از خشونت شده و زمینه را برای دخالت پاره‌ای از قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در کشورهای مذکور فراهم نموده است (Gelvin, 2021: 4)؛ به طوری که چشم‌انداز روشنی برای پایان آن متصور است. بر این اساس عدم توان مهار خشونت در تعدادی از دولت‌های منطقه را می‌توان سندی بر فقدان یا ضعف دولت مدرن دانست.

اگرچه دولت مدرن در خاورمیانه معاصر توانسته است در بستر گذار از دوره استعماری به پسااستعماری نمره قابل قبول اما نه چندان بالا را دریافت کند، در دومین مرحله یعنی ملی‌سازی و دموکراسی‌سازی ساختارهای انحصاری دولت هنوز در مرحله ابتدایی قرار دارند. بعبارت دیگر فرآیند تبدیل قدرت نظامی به قدرت مدنی در چارچوب مرزهای داخلی یک کشور تابعی از نهادینه‌سازی کارکردهای سیاسی-اجتماعی و بازتعریف رابطه بین دولت‌ها و جوامع مربوطه در چارچوب الگویی کارآمد است. این نکته به طور خاص در مورد دولت‌های عرب منطقه صدق می‌کند و علی‌رغم تجربه قیام‌های سراسری و فراگیر ملقب به بروز ناآرامی‌های عربی در طول دهه گذشته تغییر محسوسی نیافته است. به استثنای ایران و ترکیه که دارای اشکال متفاوتی از نظام‌های جمهوری و الگوهای تاثیرگذار دموکراسی‌های انتخاباتی هستند، نهادهای سیاسی در اکثر دولت‌های خاورمیانه استبدادی است و فرآیندهای انتخاباتی موجود در برخی از آنها تنها نمایشی از الگوی حکمرانی آزاد محسوب می‌گردد. در اینجا مرحله دوم فرآیند انحصار مورد اشاره الیاس تا حدودی معکوس شده است؛ به طوری که می‌توان تقویت ساختارهای اقتدار فردی و الیگارشیک را به قیمت حذف تلاش‌های صورت پذیرفته برای ایجاد حکومت دموکراتیک مشاهده کرد. دولت‌های عربی بر پایه رانت‌های عظیم سیاسی و اقتصادی

رایج در مدل دولت رانتیر، قادر به ایجاد سطح بالایی از امنیت برای رژیم بوده‌اند و از تقاضاهای اجتماعی برای مشارکت بیشتر در حوزه سیاست ممانعت بعمل می‌آورند. در این ارتباط، پاره‌ای از کارشناسان منطقه عدم تحقق مرحله دوم انحصار مورد بحث را در دولت‌های منطقه ناشی از انعطاف‌پذیری اقتدارگرایی می‌دانند که در آن قدرت‌های بین‌المللی نقش بسزایی دارند (Juneau, et al., 2019: 18-9).

نقش قدرت‌های بزرگ تنها به ممانعت از گذار دولت‌های به‌اصطلاح مدرن خاورمیانه‌ای از تمرکز نظامی به تکثر مدنی ختم نمی‌شود بلکه با حمایت از آنها زمینه‌ساز شکل‌گیری یک مفهوم امنیتی خاصی در منطقه شده‌اند که با مفهوم متداول و رایج آن در دولت‌های اروپایی بعنوان الگوی اولیه اینگونه از دولت‌ها بسیار متمایز است. سرشت رقابتی شکل‌گیری دولت اروپایی منجر به ظهور مفهوم «امنیت معطوف به خارج» گردید. در این چارچوب مفهومی تاکید بر امنیت خارجی اجازه می‌دهد تا امنیت دولت با امنیت شهروندان یکسان بحساب آید و بر این اساس مشروعیت حاکمیت دولت افزایش یابد. نتیجه تبعیت ارتش از نخبگان مدنی دولت در اروپا باعث همپوشانی مفهوم عام امنیت با فرآیندهای چانه‌زنی نیروهای نظامی - مدنی و در نهایت مهار بیشتر خشونت بود. توسعه این مفهوم خاص امنیتی از منظر تاریخی به طور عمیق میزان همگرایی را بین ملت، دولت و جامعه تقویت نمود. این در حالی است که در خاورمیانه معاصر امنیت دولت در کل ارتباطی با جامعه ندارد و مترادف با امنیت رژیم است. در اینجا بهتر مشخص می‌شود که در چارچوب نظام مساله شرقی تشکیل دولت خاورمیانه‌ای بر خلاف اروپا به هیچ عنوان مخلوق فرآیندهای جدی چانه‌زنی بین جامعه مدنی و ارتش نیست و همگرایی قابل ملاحظه‌ای بین دولت و جامعه وجود ندارد. بر این اساس، عدم شکل‌گیری کامل و فراگیر دومین مرحله دولت مدرن یعنی تبدیل انحصار دولتی قوه قهریه به شکل دولت مبتنی بر ساختار نمایندگی در خاورمیانه معاصر یک واقعیت است.

نتیجه‌گیری

در نگاه اول شاید طرح مساله جامعه‌شناسی تاریخی ظهور دولت مدرن به دلیل خاص بودن شرایط تاریخی کشورهای مختلف صحیح به نظر نرسد اما با فراگیر شدن نظام دولت اروپایی در سراسر جهان طی قرن بیستم، بحث در مورد معیارهای نظام دولت

مدرن دیگر تنها مختص به منطقه اروپا نیست و ضرورت بررسی وضعیت دیگر مناطق از جمله خاورمیانه در این حوزه اجتناب‌ناپذیر است. با این حال باید به این نکته توجه داشت که نکات مورد اشاره در نظریه جامعه‌شناسی تاریخی پیرامون نظام دولت مدرن با توجه به تاریخ اروپا ارائه شده است و با توجه به تفاوت تجربه تاریخی اروپا و دیگر مناطق در برخی موارد قابلیت توجیه نظری ندارند. از منظر جامعه‌شناسی تاریخی سه مولفه مشروعیت، جنگ و تمدن بعنوان شاخصه‌های ضروری شکل‌گیری نظام دولت مدرن معرفی می‌گردند. در این ارتباط، مشروعیت نظام سیاسی دلالت بر پذیرش دولت توسط جامعه بر پایه روابط متقابل بین این دو بخش دارد. جنگ نماد سازوکار ظهور دولت مدرن به واسطه استخراج منابع داخلی و دفاع از شهروندان توسط نظام سیاسی است و در نهایت فرآیند تمدن‌گویی روند دو مرحله‌ای انحصار دولت مدرن بر قوه قهریه و تبدیل این انحصار نظامی به رویه‌های حقوقی-مدنی برای مهار خشونت در کشور است. در این میان دولت و جامعه بخش‌های اصلی پیشبرد مراحل مختلف ظهور دولت مدرن بحساب می‌آیند.

تجربه تاریخی و استعمارزده خاورمیانه گویای روندی به کل متفاوت در حوزه شکل‌گیری دولت به اصطلاح مدرن است. سرزمین خاورمیانه در حالی پذیرای نظام دولت مدرن شد که رابطه دولت و جامعه مربوطه در چارچوب ذهنیت حکمرانی برآمده از ساختار امپراتوری عثمانی، عمودمحو و از بالا به پایین بود. بعبارت دیگر مساله رضایت آحاد جامعه از دولت حاکم بعنوان پشتوانه نظام سیاسی به هیچ روی مطرح نبود. چرا که جامعه به واسطه انحصار دولت بر قوه قهریه راهی جز تسلیم در برابر نظام سیاسی و چشم‌پوشی از حقوق مربوطه نداشت. تعداد محدودی از دولت‌های منطقه (ایران، ترکیه، عربستان و مصر) با اتکاء بر قوه قهریه و سلاح به مقام دولت‌بودگی نائل آمدند و در این تعداد محدود نیز جوامع مربوطه نقش چندانی در کشمکش‌های نظامی منجر به ظهور دولت مدرن نداشتند. علاوه بر این طی سالیان آتی، هیچ یک از جنگ‌های منطقه به ظهور دولتی جدید نینجامیده است. در نهایت از دیدگاه فرآیند تمدنی نیز انحصار دولت بر قوه قهریه باعث مهار خشونت نشده و این انحصار نه در چارچوب احترام به حقوق متقابل بلکه بر پایه تسلط یک جریان، نگرش فکری یا افرادی خاص بر گروهی دیگر رقم خورده است.

در این میان حلقه واسط تمامی این سه مولفه بعنوان پیشنهاد تحلیل شکل‌گیری دولت مدرن بر پایه نظریه جامعه‌شناسی تاریخی، محیط بین‌الملل یا بعبارت دقیق‌تر نقش قدرت‌های بزرگ در ظهور دولت مدرن در خاورمیانه است. سه مولفه مورد اشاره در این نوشتار، بیش از آنکه در یک بستر تاریخی و بواسطه ارتباط تنگاتنگ بین جوامع و طبقه حکمرانی تشکیل گردد متاثر از نقش قدرت‌های بزرگ در منطقه بوده است. ردپای نقش استعماری قدرت‌های بزرگ در هر سه مولفه مورد بحث قابل مشاهده است. از دیدگاه مشروعیت، نقش تاریخی هویت دینی در پذیرش یک نظام سیاسی به واسطه حمایت قدرت‌های مورد بحث از دولت‌های ضعیف و نوظهور مدرن به هویت ملی تبدیل شد که در آن زمان تا اندازه قابل ملاحظه‌ای برای اکثر جمعیت ساکن در این منطقه قابل فهم نبود. از منظر جنگ، بخش عمده درگیری‌های منطقه‌ای بیش از آنکه معطوف به ملاحظات داخلی و دفاع از منافع ملی کشورها باشد متاثر از جاه‌طلبی رهبران سیاسی مورد حمایت قدرت‌های بزرگ و دخالت قدرت‌های مورد اشاره بوده است. در نهایت، عدم حرکت دولت‌های منطقه از مرحله انحصار بر قوه قهریه به مرحله تبدیل این انحصار به روابط حقوقی-مدنی از یک سو ناشی از بی‌نیازی دولت‌ها از جوامع مربوطه به واسطه حمایت قدرت‌های بزرگ می‌باشد و از سویی دیگر ریشه در واهمه قدرت‌های مذکور از حضور جریان‌های مخالف آنها در بدنه نظام‌های سیاسی حاکم بر دولت‌های منطقه در چارچوب یک سازوکار مدنی و عاری از خشونت دارد. به طور خلاصه دخالت‌های ویرانگر قدرت‌های بزرگ در منطقه طی سده گذشته نه تنها باعث ورود الگوی ناقص دولت مدرن در منطقه شده بلکه مانع روند تکوینی ارتباط مناسب بین دولت و جوامع مربوطه بوده است.

منابع

الف) فارسی

- الیاس، نوربرت، (۱۳۹۷)، در باب فرآیند تمدن: بررسی‌هایی در تکوین جامعه‌شناختی و روانشناختی آن، ترجمه غلامرضا خدیوی، تهران: نشر جامعه‌شناسان.
- خدیوی، غلامرضا، (۱۳۹۱)، «عاملیت و ساختار از منظر جامعه‌شناسی فرایندی نوربرت الیاس»، *مطالعات جامعه‌شناختی ایران*، ۲(۶)، ۱۵۱-۱۳۵.
- دهشیار، حسین، (۱۳۸۷)، «فقدان دولت مدرن و پیامدهای آن در خاورمیانه عربی»، پژوهش حقوق عمومی، ۱۰(۲۵)، ۲۷-۴۸.
- سینائی، وحید، (۱۳۹۵)، «فرآیند ناتمام دولت - ملت‌سازی و از رشد ماندگی همگرایی منطقه‌ای در خلیج فارس»، دولت‌پژوهی، ۲(۵)، ۲۹-۶۲. doi: 10.22054/tssq.2016.4152
- عباداللهی چندانق، حمید، قلی‌پور، هادی، (۱۳۹۹)، «معرفی و نقد کتاب فرآیند متمدن‌شدن»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، ۲۰(۱۲)، ۲۴۵-۲۷۲. doi: 10.30465/crtls.2020.29137.1697
- فرویدی مقدم، محمدرامبد، قوام، عبدالعلی، (۱۳۹۹)، «دولت - ملت‌سازی ابتر ریشه بحران‌های اخیر خاورمیانه»، *دوفصلنامه سیاست و روابط بین‌الملل*، ۴(۷)، ۲۷۹-۳۱۰. doi: 10.22080/jpir.2020.2955
- قادری، حاتم، (۱۳۸۰)، *اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران*، تهران: انتشارات سمت.
- گل‌وین، ال. جیمز، (۱۳۹۸)، *خاورمیانه جدید*، ترجمه مهدی زیبائی، قزوین: انتشارات دانشگاه بین‌المللی امام خمینی.
- مفیدی، صباح، رحمانی، سمیه، (۱۳۹۷)، «داعش و مدرنیته: بررسی تأثیر عملکرد دولت شبه مدرن خاورمیانه‌ای»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، ۱۳(۲)، ۱۵۷-۱۸۶.
- موسوی شفقانی، مسعود؛ گودرزی، سهیل و خداخواه آذر، سمیه، (۱۳۹۹)، «کرونا به مثابه رخداد در روابط بین‌الملل: نقش در کارویژه دولت - ملت در مواجهه با رخداد‌های نوظهور»، *پژوهش‌های راهبردی سیاست*، ۹(۳۳)، ۳۹-۶۲. doi: 10.22054/qps.2020.52410.2539
- وبر، ماکس، (۱۳۹۸)، *مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی*، ترجمه احمد صدراتی، تهران: نشر مرکز.
- وبر، ماکس، (۱۳۹۹)، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری و مهرداد ترابی نژاد و مصطفی عمادزاده، تهران: انتشارات سمت.

ب) انگلیسی

- Brown, Carl, (2004), *Diplomacy in the Middle East: The International Relations of Regional and Outside Powers*, London: I.B. Tauris & Co Ltd.
- Černý, Karel, (2017), *Instability in the Middle East: Structural Changes and Uneven Modernisation 1950–2015*, Prague: Karolinum Press.
- Chengdan, Qian, (2010), “Transformation of European States: From Feudal to Modern”, *Procedia - Social and Behavioral Sciences*, 2(5), 6683-6691.
- Cherif, Youssef, (2021), *The Modern Arab State: A Decade of Uprisings in the Middle East and North Africa*, Tunisia: Konrad-Adenauer-Stiftung.
- Gelvin, James L, (2020), *The Modern Middle East*, New York: Oxford University Press.
- Gelvin, James L, (2021), *The Contemporary Middle East: in an Age of Upheaval*, California :Stanford University Press.
- Hinnebusch, Raymond, (2010), “Toward a Historical Sociology of State Formation in the Middle East”, *Middle East Critique*, 19(3), 201-216.
- Hobson, John M. and Lawson, George & Rosenberg, Justin, (2010), “Historical Sociology”, in Robert A. Denemark, (ed.) *The International Studies Encyclopedia*, Oxford: Wiley-Blackwell.
- Jacoby, T. A., & Sasley, B. E, (2018), “Introduction”, in *Redefining Security in the Middle East*, Manchester, England: Manchester University Press, Retrieved Aug 8, 2021, from <https://www.manchesteropenhive.com/view/9781526137623/9781526137623.00006.xml>.
- Juneau, Thomas, Lobell, Steven E., Ripsman, Norrin M., and Rubin, Lawrence P, (2019), “Neoclassical Realism: Domestic Politics, Systemic Pressures, and the Impact on Foreign Policy since the Arab Spring”, in Shahram Akbarzadeh (eds.), *The Routledge Handbook of International Relations in the Middle East*, New York: Routledge.
- Jung, Dietrich, (2017), “War and State in the Middle East: Reassessing Charles Tilly in a Regional Context”, in Lars Bo Kaspersen and Jeppe Strandsbjerg (eds.), *Does War Make States? Investigations of Charles Tilly’s Historical Sociology*, New York: Cambridge University Press.
- Saouli, Adham, (2020), “States and State-building in the Middle East”, in Raymond Hinnebusch, Jasmine K. Gani (eds.), *The Routledge Handbook to the Middle East and North African State and States System*, New York: Routledge.
- Stivachtis, Yannis, (2019), “Political (In)Security in the Middle East”, in e-ir.info, Retrieved Aug 8, 2021, from <https://www.e-ir.info/2019/04/15/political-insecurity-in-the-middle-east>.
- Tilly, Charles, (1985), “War Making and State Making as Organized Crime”, in Peter B. Evans, Dietrich Rueschemeyer and Theda Skocpol (eds.), *Bringing the State Back In*, Cambridge: Cambridge University Press.

استناد به این مقاله: زیبایی، مهدی. (۱۴۰۰). دولت مدرن خاورمیانه ای؛ در آینه نظریه جامعه‌شناسی تاریخی

روابط بین‌الملل. دولت پژوهی، ۷(۲۸)، - . doi: 10.22054/tssq.2022.62787.1140



The State Studies Quarterly is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License